



آمریکا، ساختار نوین جهانی

نقش آن کشور در روند مناقشات امارات متحده عربی در برخورد با

جمهوری اسلامی ایران

گروه علوم سیاسی - ابراهیم متقی

مقدمه

در تاریخ ۲۵ اوت ۱۹۹۲، امارات متحده عربی، در یک اعتراض شدید ادعا کرد که دولت ایران، بر خلاف تعهدات قبلی اش و برخلاف یادداشت تفاهم و قرارداد محرمانه ۱۹۷۱، ۱۰۴ نفر از سرنشینان یک کشتی عربی (خاطر) را، با تعدادی از اتباع کشورهای عربی، که به عنوان معلم در ناحیه عرب نشین ابوموسی سکونت داشتند، پس از سه روز انتظار در بندر ابوموسی و به علت نداشتن ویزای ورود، به شارجه بازگردانده است.

در پی این امر، روزنامه‌ها و رسانه‌های ارتباط جمعی غرب، یک حرکت هماهنگ و در جهت محکومیت جمهوری اسلامی را آغاز نمودند. بر این اساس روزنامه واشنگتن پست در

تاریخ ۷/۷/۷۱ نوشت که عملکرد ایران در مورد ابوموسی، شبیه حرکت عراق، برای ترساندن کویت و پیش از تجاوز به آن کشور بوده است. خبرگزاری ایتالیا نیز اعلام کرد که خواسته‌های جغرافیایی در منطقه خلیج فارس می‌تواند به ایجاد شرایط دشوار و بحرانی منطقه‌ای منجر گردد زیرا خواسته‌های جغرافیایی امارات می‌تواند به تحریکی دیگر منجر شده، بر اساس آن، دیگر اختلافات جغرافیایی و تاریخی مانند ادعای عراق در باره کویت و دیگر موارد همانند در منطقه را فراهم آورد.

پس از آن، سازمانهای منطقه‌ای از جمله شورای همکاری خلیج فارس در تاریخ ۹ سپتامبر ۱۹۹۲ و اتحادیه عرب نیز در تاریخ ۱۴ سپتامبر، مواضع امارات متحده را تأیید کرده، خواستار حاکمیت کامل امارات متحده عربی بر جزایر تنب بزرگ، کوچک و ابوموسی شدند. از سوی دیگر، شیخ زاید آل نهیان حاکم ابوظبی، از تاریخ ۱۲ سپتامبر از کشورهای مراکش، الجزایر و مصر دیدن به عمل آورد و حکام کشورهای یادشده نیز از مواضع و اهداف امارات متحده عربی حمایت کردند.

در تاریخ ۱۸ سپتامبر ۱۹۹۲، وزیر خارجه سوریه برای میانجیگری وارد ایران شد و این امر به شکل‌گیری مذاکراتی انجامید که هیات ایرانی در ۲۷ سپتامبر ۱۹۹۲ در ابوظبی به انجام رساند، رفتار امارات متحده کاملاً غیر مسئولانه بود و در حالی که قرار بود مذاکرات در مورد جزیره ابوموسی انجام گیرد، اعلام کرد که مایل است مسأله مالکیت جزایر تنب بزرگ و کوچک را نیز در دستور کار خود قرار دهد. این امر به ایجاد وقفه و یا به عبارت دیگر ناتمام ماندن مذاکرات منجر گردید و در نتیجه هیات ایرانی بدون کسب نتیجه‌ای به ایران بازگشت و دولت امارات متحده اعلام کرد:

از آنجایی که ایران آمادگی مذاکره برای حل مشکلات موجود را ندارد، از این رو شکایتش را به دیوان دادگستری بین‌المللی (لااه) می‌برد.

چنین رفتار غیر مسئولانه‌ای، که از سوی حکام امارات عربی متحده به انجام رسید، با توجه به ابعاد حمایت‌گرانه بین‌المللی، به «وارسی» این فرضیه انجامید که چنین موضعی به گونه مستقل اتخاذ نگردیده و اهداف منطقه‌ای قدرتهای مهاجم به عنوان *intrusivesystem* کاملاً مشهود است، در این مقاله برای «وارسی» و «پردازش» فرضیه به اهداف و رفتارهای آمریکا توجه

خاصی مبذول گردیده، بازتاب آن با توجه به اهداف منطقه‌ای آمریکا و نگرش آن کشور نسبت به منطقه خلیج فارس و حاکمیت جمهوری اسلامی مورد بررسی و آزمون پذیری قرار می‌گیرد.

۱- رفتارهای نوین آمریکا در منازعات منطقه‌ای

در شرایط تاریخی موجود، برخی از نگرانیهای سستی کشورها در مورد «امنیت» و «جایگاه امنیتی»، در فعل و انفعالات منطقه‌ای از میان رفته، ولی در برابر آن عصر جدیدی در روابط بین‌المللی و روابط منطقه‌ای بوجود آمده است این امر نگرانی‌های تازه‌ای را برای کشورهای منطقه‌ای و سیستم جهانی فراهم خواهد آورد. افزایش ناآرامی‌های مربوط به بحران قومیت‌ها و بحران ناسیونالیسم، نه تنها در آسیای میانه و خلیج فارس خودنمایی می‌کند، بلکه اروپا، سرزمین کهنی را که اولین دولتهای ملی را در خود جای داد، نیز به تکاپو واداشته است و در این راستا چنین بحران و انگیزه‌هایی ستیزه جویانه بگونه‌ای مشخص از دریای بالتیک تا منطقه بالکان، جایی که در ستیزهای قاره‌ای اروپا جایگاه مشخصی را در قرون ۱۸ و ۱۹ و نیمه اول قرن ۲۰ داشته است، خودنمایی می‌کند.

گروهی از نظریه پردازان، شکل‌گیری چنین رویه‌ای را ناشی از وجود خلأ قدرت و یا (خلأ اقتدار قطبی) ارزیابی می‌کند و در این راستا برای قدرتهای بزرگ و قوانین محرکه‌ای که بجا مانده از دوران جنگ سرد است، بویژه در شکل‌گیری ثبات و امنیت منطقه‌ای نقش حیاتی قائلند. چنین نظریه‌ای عموماً از سوی استراتژیست‌های آمریکایی، بخصوص آنها که دارای نگرش (ساختگرایی رئالیستی) می‌باشند، مطرح می‌گردد. آنها در صدد این هستند که مسأله خلأ قدرت را با مداخله گری بیشتر قدرتهای بزرگ به رهبری آمریکا حل کنند و به این ترتیب نوعی ژاندارم جهانی را به عنوان حافظ صلح و امنیت منطقه‌ای و جهانی، مشروعیت بخشند. در حالی که این امر را به گونه‌ای مشخص می‌توان ناشی از عدم کارکرد اصولی نظام دو قطبی و یا به عبارتی در شاخصهای نظامی جهانی، که قدرت در پراکندگی، سیاست و عدم شکل پذیری مشخص است، بیان داشت.

در چنین شرایطی، هرگونه فعل و انفعال منطقه‌ای، از سوی کشورهایی که در سطحی خاص

از قدرت ملی هستند بوجود آید علاوه بر آن بازتابهای منطقه‌ای بی‌ثبات‌کننده‌ای را بوجود می‌آورد، با عکس‌العمل افراطی قدرتهای سستی روبروگردیده و از این جهت به جای آنکه حوادث کوچک با درایت رهبران منطقه‌ای حل گردد، دستخوش مداخلات (حمایت‌گرایانه) قدرتهای دیگر می‌گردد. در این وضعیت، آمریکا به دلیل تناقضهای آشکاری که در درون نظام سیاسی خود دچار شده و برای جلوگیری از ساختار درونی و سازمان داخلی خود، که به گونه‌ی قابل توجهی دچار «رکود»، «بی‌ثباتی» و «عدم کارکردی» گردیده است، در صدد تعمیم بحرانهای یادشده به اصل خدشه‌ناپذیر «منافع ملی» و «منافع حیاتی» خود بوده و برای مهار اقتصاد بیمار، کسری بودجه مزمن، عدم موازنه بازرگانی، بحران وامها و اندوخته‌ها و بدهی عظیم خود در برابر هر بحران محدود و قابل حل، واکنشی شدید و مداخله جویانه ارائه می‌دهد و آن را به مثابه مقدمه‌ای برای توجیه افزایش بودجه دفاعی، ترسیم یک تهدید خارجی خطرناک، اخذ موافقت‌کننده در مورد فروش تسلیحات به کشورهای ذریبط، که این امر با رونق مجتمعهای نظامی صنعتی آمریکا همراه خواهد بود، به گونه‌ای موجه جلوه گر می‌شود. از این رو می‌باید این درک کلی از نظام جهانی به انجام رسد که در شرایط فعلی، آمریکا برای غلبه بر بحرانهای داخلی و همچنین برای سپری کردن بحران‌گذار در نظام جهانی در صدد افزایش مشارکت و مداخله در بحرانهای منطقه‌ای است و یا به عبارتی تداوم هر مونی آمریکا با بهره‌گیری از تشنه‌های منطقه‌ای و انجام مداخله مؤثر همراه خواهد بود. به گونه‌ای که «جیمزیکر» وزیر خارجه قبلی آمریکا با حضور در کمیته امور خارجی مجلس نمایندگان آمریکا اظهار داشت.

«ما به عصری گام می‌نهیم که در آن هویت‌های قومی و فرقه‌ای به راحتی می‌تواند منشأ خشونت و منازعات جدید گردد. در عصر حاضر مخاصمات و تهدیدهای تازه‌ای می‌تواند بروز کند، زیرا برخی رهبران گمراه می‌کوشند پیش از پذیرفته شدن اصول اساسی نظم نوین جهانی، سلطه خود را در منطقه برقرار رسانند.»

اگر چه بیکر، چنین سخنانی را در زمان شکل‌گیری بحران کویت بیان داشت. ولی می‌توان این امر را به منزله یک رویه در سیاست‌گذاری جهانی و منطقه‌ای آمریکا، مورد محاسبه قرار داد. بخصوص اینکه چنین منازعات و بحرانهایی با چاشنی‌ای از توطئه همراه باشد. در چنین

مواردی در بین زمامداران آمریکایی سنت بر این بوده است که در مورد قدرت کشوری که مورد تهدید آمریکا قرار می‌گیرد، بیش از اندازه لازم بزرگ‌نمایی به انجام می‌رسد و آن کشور را بر هم زنده و تهدیدکننده ثبات و امنیت منطقه‌ای ذکر می‌کنند. به این ترتیب آمریکا زمینه‌های اولیه در مورد ایجاد نوعی احساس جهانی را فراهم می‌آورد و به این ترتیب به بهانه احقاق حقوق از دست رفته یک کشور به اهداف چندگانه‌ای نائل می‌گردد که در نهایت می‌تواند زمینه ساز شکل‌گیری برتری طلبی و هرمونی یکپارچه آمریکا بر نظم و سیستم جهانی باشد. در این شرایط آمریکا در صدد است که با حاد کردن مسائل کهنه تنش‌های مرزی ادعاهای منطقه‌ای و حاکمیتهای مشترک، روند جدیدی از بحران مرزی، ارضی و منطقه‌ای را ایجاد کند هدف آن کشور گسترش اختلافات و مسائل حل نشده منطقه‌ای در ابعاد و رویه‌های نوین است، از این رو باید در تحلیل مسائل مربوط به خلیج فارس، سیاست خارجی آمریکا را به عنوان یک عامل مهم مورد محاسبه قرار داده، حوادث موجود را متناسب با آن مورد بررسی و ارزیابی قرار دهیم. مسأله جزایر ایرانی واقع شده در خلیج فارس و بحرانی که بیش از ۶ ماه، بین ایران و امارات متحده عربی از یکسو و همچنین حمایت کشورهای عربی، اتحادیه‌های عربی و آمریکا از مواضع غیر بنیادی و مجازی امارات متحده به انجام می‌رسد، در این راستا مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در روش تحلیلی و متدلوژی بکار گرفته شده در بیان مسأله مورد بحث ایران و امارات متحده، باید به منافع و انگیزه‌ها توجه لازم را مبذول داشت. «کارل مانهایم» اعتقاد دارد که در بررسی هر مسأله در سیاست داخلی یا بین‌المللی، دو عنصر منافع و انگیزه نقش قابل توجهی را ایفا می‌کند این دو عنصر به گونه‌ای با هم ترکیب شده که تفکیک آن از هم شناخت و واریسی هر یک به تنهایی، غیر قابل انجام و در صورت انجام غیر قابل مشاهده است.

در این «ستیزش و جدال»، که در ظاهر امر بین ایران و امارات عربی متحده آغاز شده است عناصری از منافع منطقه‌ای ایران، آمریکا، امارات متحده عربی، شورای همکاری خلیج فارس و اتحادیه عرب نهفته است. ستیز شکل گرفته تنها در عرصه رویارویی بین منافع در کشور تحلیل نمی‌گردد. از آنجایی که بر مبنای نگرش «فرارفتار گرایان» روابط بین الملل بحث میان تقابل و همکاری انسانها دولتها و ملتهاست، بر این اساس نمی‌توان ابعاد اجتماعی، روانی،

تاریخی و اقتصادی این گونه همکاریها یا تنازعات را در یک نگرش خطی (بین دو کشور و به صورت $A \leftrightarrow B$) فرض نمود، بلکه تقابلی است چند سویه بین منافع چند کشور، که هر یک از این کشورها دارای تفاوت‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و همچنین انگیزه‌ها، منافع و خواستگاه‌های متفاوتی می‌باشند.

۲- سیستم جهانی و منازعات منطقه ای

یکی از شاخصهای موجود در وضعیت جدید نظام جهانی منازعات منطقه ای، اختلافات قومی، نژادی و مرزی و همچنین بحران اقتدار و مشروعیت legitimacy است. برخی از نظریه پردازان وجود چنین امری را به عنوان فرایندی گذرا Authority در سیستم جهانی دانسته، به ماهیت چنین ستیزه‌هایی بهای لازم را نداده، آن را ناشی از روشن نبودن اهداف و منافع کلان جامعه می‌دانند. بر این اساس تازمانی که در اهداف هر کشوری ثبات شکل نگیرد، رفتارها و خواستگاه کشورها بر اساس تعادلی از انگیزه، منافع و اهداف نهادینه نگردد، چنین ستیزی ادامه خواهد داشت و بعد از آن دولت‌ها براساس توافق انجام شده، دوران بعد از بحران را با مشارکت و همکاری سپری خواهند کرد. این نظریه که دارای بئانه‌های محافظه کارانه ای است به فرنکسیونالیست‌ها و کارکردگرایان منسوب است.

نظریه دیگر بر ادامه تعارض کشورهای جهان سوم و گروه فرادست در نظام بین الملل تأکید دارد. بر این اساس تعارضات موجود و ستیزه‌های منطقه‌ای، فاقد هویت و خواستگاه اصیل است. کشاکش کشورهای بزرگ در نظام جهانی و روندی که به شکل گیری سلطه در روابط کشورهای پیرامون محور منجر می‌گردد، براساس مکانیسم، روند و نتیجه این کشمکش پدیدار می‌شود. علت این امر در نهایت به «عدم کار آیی Non efficiency» کشورهای جهان سوم در تنظیم ساختار داخلی خود و ایجاد تعاملی دو سویه، با کشورهای فرادست تحلیل می‌گردد. در این شرایط، پیوندها، فاقد همگونی دوجانبه و دو سویه بوده، بر این اساس اشتراک واقعی در منافع و مضار همکاری وجود نخواهد داشت. نظریه پردازان مربوط به «امپریالیسم» و «سلطه» در نظام بین الملل، با چنین رهیافتی روابط کشورهای یادشده را با یکدیگر تحلیل نموده، منازعات منطقه‌ای را جزء جدانشدنی چنین نظامی می‌دانند. «جان گالتونگ» که یکی از نظریه

پردازان امپریالیسم بار هیافت ساختاری است، برای چنین نظامی و ترسیم روابط کشورهای محور - پیرامون در سیستم جهانی، کارکرد ذیل را قائل است:

«در مرحله‌ای دیگر از بحث خود، گلگونگ به عملکردهای مختلف امپریالیسم می پردازد و مجموعاً آنها را به پنج نوع تقسیم‌بندی می‌کند که عبارتند از اقتصادی، سیاسی، نظامی، ارتباطی و فرهنگی.

مقصود او از امپریالیسم اقتصادی استثمار منابع طبیعی و مواد اولیه در پیرامون، و توسط محور است که در جریان مبادلات نابرابر صورت می‌گیرد، و نفع برنده اصلی (کشورهای محور) است، منظور از امپریالیسم سیاسی، ارائه تصمیمات از جانب محور و اطاعت از طرف پیرامون است. این اصل سیاسی تقویت‌کننده و مکمل امپریالیسم اقتصادی است. امپریالیسم نظامی از ابزار حمایت برای موجودیت پیرامون و نابودی او در صورت اعتراض و رویا رویی حکایت می‌کند، که به نوبه خود مکمل امپریالیسم سیاسی است... این پنج اصل بهم مرتبط بوده، در موازات هم قرار دارند.

به این ترتیب، کشورهای محور قادر خواهند بود که با توجه به نوع روابطی که در حوزه محور - محور و محور - پیرامون ایجاد می‌کنند، کشورهای جهان سوم را به عنوان تابعی از سیاستهای کاربردی خود در حیطه معادلات جهانی قرار داده، از این طریق به بالاترین نتیجه مورد نظر نائل گردند، بویژه اینکه در کشورهای پیرامون، با توجه به روشن نبودن اهداف و منافع کلان جامعه، هیچگونه برنامه‌ریزی منسجم ملی به انجام نمی‌رسد و از همه مهمتر اینکه چنین دولتهایی فاقد یک جهان بینی و رهیافت اصولی برای رسیدن به منافع ملی می‌باشند.

چنین ویژگیهایی در نظام جهانی و در سیستم محور - پیرامون سبب خواهد شد که کشورهای پیرامون با ترندهای متفاوت و همچنین با توجه به اهداف و انگیزه‌های خاصی، به عنوان «عامل رفتاری» کشورهای محور (یا مرکز) واقع گردند. این امر در دوران نظام دو قطبی به گونه‌ای طراحی گردیده بود که بخشی از کشاکش آنها برای گسترش منطقه نفوذ، در مناقشات منطقه‌ای جلوه گر می‌شد و از این جهت با اتخاذ روش «مدیریت بحرانها» کشورهای آمریکا و شوروی در هرج و مرج سیاسی نظامی ایجاد شده، در صدد حفظ حیات سیاسی، امنیت اقتصادی و سیستم امنیتی خود بودند. چنین روندی با پایان جنگ سرد، دچار دگرگونی و

دگرگونی کامل گردید، اتحاد شوروی، موجودیت هویتی و حقوقی خود را از دست داد و جمهوری فدراتیو روسیه نیز به عنوان کشور نیازمندی تلقی می‌گردد که برای مهار بحران به کمک خارجی نیاز دارد. چنین شرایطی به افزایش نقش آمریکا در سیستم جهانی منجر گردید و از این رو روابط محور - پیرامون بدون توجه به معادله قبلی که باید چگونگی روابط محور - محور را نیز در نظر گیرد، ایجاد شد. این امر مخاطرات جدی را علیه کشورهای غیر متعهدی که مخالف نظم و صلح آمریکایی هستند، ایجاد خواهد کرد. یکی از تحلیل‌گران آمریکایی درباره مختصات نظام بعد از جنگ سرد. بر نقش محوری ایالات متحد مجدداً تأکید و بیان می‌کند که:

«برخی عقیده دارند که جهان دو قطبی قبلی جای خود را به جهانی چند قطبی، پراکنده (diffuse) در مراکز نوین همچون ژاپن (آسیای شرقی) یا آلمان (اروپای غربی)، چین و جمهوری فدراتیو روسیه خواهد داد. این فکر فاقد عوامل لازم است و غلط از آب در آمد. دنیای بعد از جنگ سرد، دنیایی چند قطبی نیست، بلکه با توجه به نقش و قدرت بلا منازع آمریکا، که بادستاری و هماهنگی متحدان غربی‌اش به انجام خواهد رسید، یک دنیای یک قطبی خواهد بود.» (۷)

به این ترتیب، بعد از دگرگونی ساختار دو قطبی و با توجه به نقش برتر آمریکا در سیاست بین‌الملل، که با تأکید بر ابزار نظامی و ساختارهای امنیتی موجود به انجام می‌رسد، می‌توان پیش‌بینی مشهور «پل والر» را که در رابطه با نقش آمریکا در اروپا به انجام رسانده بود، برای تقسیمات جغرافیایی دیگر کرهٔ ارض نیز بیان داشت. او می‌گوید که این ملتها سرنوشتی ندارند جز اینکه بوسیلهٔ یک کمیسیون آمریکایی اداره شوند.

تأثیرات کارکردی این کمیسیون آمریکایی بر کشمکشهای موجود در نظام بین‌الملل امری مشخص بوده و به افزایش ستیزهای منطقه‌ای منجر گردیده است. برخی از صاحب‌نظران چنین فرایندی را به ساختار نظام جهانی متسبب می‌کنند، درحالی که باید توجه داشت که کارکرد ساختار بدون توجه به کشورهای شکل‌دهندهٔ آن و همچنین اهداف و انگیزه‌های آنان، بی‌مفهوم است. در این شرایط اهداف آمریکا از گسترش ستیزهای منطقه‌ای در این جمله خلاصه می‌شود که مقاومت مجموعه‌های مقابله‌کننده را خنثی، آنان را ضربه‌پذیر و در صورت

ضرورت منهدم نمایند. یکی از محققان روابط بین الملل به نام «لویس کوزر» اعتقاد دارد:
 «کشمکش مبارزه ای برای کسب ارزشها و دعای در ارتباط با قدرت ، امکانات و جایگاه اجتماعی است.» (۸)

هم اکنون چنین کشاکش و کشمکشی تا حد مشهود و غیر قابل انکاری در نگرش و رفتارهای کار بردی ایران و آمریکا به چشم می خورد. اگر چه این امر محصول مخالفت و تصادم منافع و ارزشهای متقابل ایران و آمریکا تلقی می گردد ولی تا اندازه قابل توجهی نیز ناشی از نوعی سوء ظن آمریکا نسبت به جمهوری اسلامی و انجام توطئه های منطقه ای و بین المللی علیه آن است. در مطالعه مربوط به ادعاهای امارات متحده عربی نسبت به جمهوری اسلامی ایران و در مورد جزایر سه گانه مورد ادعا، چنین توطئه ای به خوبی قابل درک و مشاهده است. آمریکا در صدد کاهش نقش ایران در منطقه خلیج فارس بوده، این امر را از طریق تکرار ادعاهای بی اساس تاریخی ، تهییج افکار عمومی جهان و اعمال نفوذ منطقه ای به انجام می رساند. «لس اسپین» رئیس کمیته نیروهای مسلح مجلس نمایندگان آمریکا، که در دولت کلبیتون به سمت وزیر دفاع منصوب گردیده ، نسبت به جایگاه ایران در نظام امنیتی منطقه خلیج فارس و ترتیبات امنیتی آمریکا در منطقه، به اعضای مجلس نمایندگان و دولت هشدار داده، ضرورت حفظ یک دولت قدرتمند منطقه ای همچون عراق را گوشزد می کند. او به صراحت بیان داشت:

«شما یک عراق ضعیف می خواهید که نتواند همسایگان ضعیفتر از خودش را تهدید کند ولی ضمناً باید آنقدر قوی باشد که قویترین همسایگانش را سر جای شان بنشاند.» (۹)

بیان چنین امری، نوعی مداخله فعال از سوی آمریکا و دیگر متحدان آن، را علیه جمهوری اسلامی و ثبات منطقه فراهم می آورد. دخالت کشورهای ثالث در منازعات منطقه ای ، به افزایش پیچیدگی مسأله مورد بحث منجر خواهد گردید. اختلافی که در یک مقطع تاریخی با انجام مذاکره به نتیجه می رسد، اگر گرفتار اهداف و نگرشهای سود جو یانه فرا منطقه ای گردد به افزایش تضادها و تعارضات منطقه منجر می گردد. اگر امارات متحده عربی نسبت به ادعاهای خود مطمئن است و یا اینکه برای احقاق حقوق از دست رفته خود!! نگران و در جهت اعاده حقوق خود است. باید از طرح ادعاهای خود در مجامع، سازمانها، اتحادیه ها و کنفرانسهای منطقه ای ، قومی و نژادی خود داری کند ، زیرا:

و ورود عوامل و واحدهای سیاسی جدید به یک اختلاف، صورت اولیه آن را تغییر می‌دهد. واحدهای جدید، اهداف خاص خود را در یک اختلاف دنبال می‌کنند و دخالت آنها به تعداد مسائلی که باید برای اختتام حل شود، می‌افزاید. ورود واحدهای جدید، موضوعات مطرح شده را پیچیده‌تر می‌کند و سپس رفتار هر یک از واحدهای سیاسی اولیه و ثانویه تغییر می‌یابد. این رفتار، استراتژیهای جدیدی را می‌طلبد تا همه واحدها، به اهداف خود دست یابند. (۱۰)

نکته قابل توجه اینکه، منطقه خلیج فارس به دلیل تسلط ۲۰۰ ساله کشورهای غربی (بویژه انگلستان) و به دلیل روش و ماهیت سیاستهای آن کشور در معادلات منطقه‌ای، مقدمات و نطفه هر نوع کشمکش و ستیزی را در بطن خود داراست. تاکنون سیاست و رفتار آمریکا و انگلیس به عنوان کشورهای مهاجم منطقه‌ای Intrusive system در راستای مدیریت بحرانه‌ها و نه برای حل یک مسأله مورد اختلاف تحلیل می‌گردد، و از این جهت چنین روندی به ادامه تنازعات و حل نشدن آنها منجر گردیده است.

برای بررسی دقیقتر از چگونگی رفتار کشورهای مهاجم منطقه‌ای در خلیج فارس (intrusivesystem) و نقش آنان در تداوم و تطول اختلافات باید تاریخچه تحولات و جغرافیای سیاسی جزایر تنب بزرگ، کوچک و ابوموسی به گونه‌ای گذرا مورد بازبینی قرار گیرد و با توجه به اینکه تلاقی منافع آمریکا با امارات متحده عربی از سوی دولتمردان آمریکایی مورد تأکید و تکرار قرار گرفته است، برای مشخص شدن آینده چنین منازعاتی، تحلیل سیاستهای منطقه‌ای آمریکا و نگرش آن کشور نسبت به اهداف و حاکمیت جمهوری اسلامی بیان خواهد شد.

۳- تاریخچه حاکمیت ایران بر جزایر تنب بزرگ، کوچک و ابوموسی

اختلافات ایران و امارات متحده عربی با توجه به تحریکات آمریکا در جهت دستیابی به موقعیت برتر ژئوپلیتیکی در خلیج فارس و از بین بردن ثبات محیطی برای اعمال رفتار امنیتی خاص خود تلقی می‌گردد. این امر به عنوان تکرار دخالت بیگانگان و قدرتهای خارجی در امور منطقه‌ای و داخلی کشورها تلقی گردیده، به لحاظ تاریخی نیز ناشی از ضعف دولتهای

ملی در ایران، نفوذ قدرتهای خارجی در ساختار حکومتی شیوخ عرب در خلیج فارس، روش غلط اجاره دادن حکومت شهرها و بنادر ایران به شاهزادگان و روسای قبیله‌ای و از همه مهمتر ناشی از دسیسه‌های امپریالیستی قدرتهای مسلط (بریتانیا در قرن ۱۹ و ایالات متحده از اواسط قرن بیستم) است.

در روش اجاره دادن شهرها، توابع آنها نیز در اختیار حاکم محلی قرار می‌گرفت؛ مثلاً جزایر قشم و هرمز جزء توابع بندرعباس، و جزایر تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی نیز جز توابع بندر لنگه محسوب می‌گردید. هر کس حکومت شهرها را اجاره می‌کرد، بالطبع حکومت بر توابع آنها را نیز به دست آورده، اعمال قدرت می‌کرد. این امر اصطلاحاً به عنوان «حق تابعی» معروف گردید. به این ترتیب بعد از اخراج فرماندار جاسمی از رأس الخیمه، که ناشی از حق حاکمیت دولت ایران تلقی می‌گردید، برای اعقاب جاسمی (حکام شارجه و رأس الخیمه) هیچگونه حقوق مشروعی برای اعمال حاکمیت در «جزایر تابعی» حکومت بندر لنگه، که همانا جزایر ایرانی (تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی) باشد، را بوجود نیاورده و نخواهد آورد. در حالی که تحریکات انگلیس در قرن ۱۹، در جهت تضعیف حکومت ملی در ایران تلقی گردیده، به گونه‌ای که «سرپرسی کاکس» با تبانی شیخ شارجه (شیخ صفر ابن خالد) و بهره‌گیری از ضعف دولت قاجار و نبودن نیروی دریایی ایران در منطقه، مبادرت به اشغال جزایر یادشده نمود، با تصرف عدوانی جزایر و در پناه قرار دادن حکام عرب خلیج فارس، پرچم شارجه را در این جزایر برافراشت. وی با ارسال نامه‌ای به نایب السلطنه هند، اهداف خود را چنین بیان می‌دارد:

«آثار و نشانه‌های بیشماری در دست است که اگر ما بگذاریم ایران جای پای را در این جزایر احداث و مستحکم کند، دیر زمانی نخواهد گذشت که با دعاوی بزرگتر این دولت نسبت به مناطقی که مرکز صید مروارید خلیج فارس است (یعنی مجمع الجزایر بحرین) روبرو خواهیم شد، در حالی که حفظ مناطق اخیر یکی از ارکان سیاست اصلی ما در خلیج فارس است.» (۱۱)

چهارده سال بعد از اشغال جزایر ایرانی، مذاکرات مربوط به بازپس‌گیری و حل مسائل

مربوط به جزایر ایرانی از طرف دولت ایران مطرح گردید. طرف مقابل دولت ایران در این مذاکرات وزیر مختار انگلیس در تهران (سر رابرت کلایو) بود. در آستانه انجام این مذاکرات «لرد کاشدن» معاون پارلمانی وزارت خارجه انگلیس، دستورالعمل مفصلی را که بیانگر اهداف انگلیس در منطقه است، برای سفیر خود در تهران مخابره کرد. وی خطاب به سفیر تأکید داشت:

«در عرض مذاکرات آینده، همیشه این نکته را به خاطر داشته باشید که یکی از ارکان مهم سیاست بریتانیا در این منطقه حمایت از شیوخ عرب در مقابل دولت ایران است، ... بنابراین در سرتاسر مذاکراتتان با دولت ایران روی این موضوع پافشاری کنید که جزایر تنب و ابو موسی متعلق به امرای جواسم است که به اعقاب کنونی آنها (شیوخ شارجه و راس الخیمه) منتقل شده است...»

به فرمانده کل نیروی دریایی این منطقه دستور داده شده که وضع موجود در خلیج فارس را به هر قیمتی که شده حفظ نمایند و در مرحله آخر حتی با جنگ کردن و بکار بردن قوای مسلح مانع از این گردند که ایرانیان جزایر تنب و ابو موسی را بگیرند.» (۱۲)

دولت ایران در تمامی مراحل مربوط به مناقشات خود بر سر ادعاهای واهی شیوخ عرب بر لاینفک بودن این جزایر از حاکمیت ملی ایران تأکید کرده است.

به هر حال مسأله مهم این است که این جزایر همیشه متعلق به ایران بوده و تصرف عدوانی هشتاد ساله انگلیس هرگز نمی توانسته است حق مالکیتی را که بی چون و چرا از آن ایران بوده است، به شیوخ تحت الحمایه انگلیس (امرای شارجه و راس الخیمه) منتقل سازد.» (۱۳)

۴ - اهداف و منافع آمریکا در خلیج فارس

حضور آمریکا در منطقه خلیج فارس به دوران جنگ دوم جهانی و در راستای سیاستهای کمک رسانی به اتحاد شوروی و علیه تهاجم آلمان نازی به منطقه قفقاز و مناطق غربی آمریکا

صورت گرفت. این امر هیچگونه خللی در روند حضور انگلیس و اعمال حاکمیت منطقه‌ای آن کشور در خلیج فارس ایجاد ننمود، تا اینکه بنا به دلایل متعدد و متفاوتی دولت کارگری بریتانیا در سال ۱۹۶۸ اعلام کرد که نیروهای خود را از خلیج فارس، شرق سوئز و اقیانوس هند، فراخواهد خواند. به دنبال این واقعه، آمریکا مصمم گردید که با الگوی دیگر، ثبات و امنیت خلیج فارس را در پرتوی حاکمیت آمریکایی تأمین نماید. دکترین نیکسون سیاست منطقه‌ای آمریکا در خلیج فارس را در اواخر دهه ۱۹۶۰ تعیین کرد. بر مبنای این دکترین، که در سال ۱۹۶۹ در جزیره گوام (واقع در اقیانوس آرام) اعلام گردید، آمریکاسیاست امنیت مشترک را با دوستان منطقه‌ای خود پیگیری نمود. بر این اساس کشورهای ایران و عربستان سعودی به عنوان دو اهرم و پایه اصلی ثبات منطقه‌ای تعیین گردیدند. کارکرد این کشورها در راستای مقابله با بحرانه‌های منطقه‌ای، حفظ ثبات، جمع آوری تسلیحات با اهداف باز دارنده، ایجاد امنیت دسته جمعی و فعال کردن پایگاه در جهت رویارویی آمریکا با تهدیدات جدی رقیب در دوران نظام دو قطبی بود. در ادامه این روند دکترین‌های کارتر و ریگان در مورد منطقه خلیج فارس اعلام گردید و به دنبال آن جورج بوش بعد از سرکوبی عراق در تهاجم آن کشور به کویت، نظم نوین جهانی را با تأکید بر معادلات و فضای خلیج فارس اعلام نمود.

حساسیت قابل توجه رهبران آمریکا نسبت به منطقه خلیج فارس، بیانگر این نکته است که غرب بویژه آمریکا دارای منافع مشخص و حیاتی در این منطقه بوده که در ابعاد اقتصادی، ژئو استراتژیک و امنیتی خلاصه می‌گردند.

در بعد اقتصادی می‌توان به مسأله نفت اشاره کرد. خلیج فارس بزرگترین منبع جهانی هیدروکربن ارزان قیمت برای سایر کشورهاست و بر اساس ارزیابی‌هایی انجام گرفته، ذخایری به میزان ۵۶۵ میلیارد بشکه، هفتاد درصد کل منابع موجود در جهان را شامل می‌گردد. نفت ارزان علاوه بر آنکه در بکارگیری جنگ افزارهای متعارف، قابلیت کار بردی دارد، در رشد اقتصادی جهان غرب و تداوم آن مؤثر است. «نفت» این منطقه توانست نقش مهمی در باز سازی اروپا و ژاپن ایفا کند و در زمانی که بحران نفتی در دهه ۱۹۷۰ شکل گرفت، رشد اقتصادی کشورهای صنعتی نیز متوقف شد.

در بین سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۷۰، مصرف انرژی در جهان ۱۷۹ درصد افزایش

یافت و در نتیجه مقدار انرژی مصرفی سرانه به بیش از دو برابر رسید. در سال ۱۹۵۰، تنها ۲۹٪ سوخت مورد نیاز دنیا، از نفت تأمین می‌شد. لیکن در سال ۱۹۷۲، این رقم به ۴۶٪ افزایش یافت. مهمترین عامل این افزایش هم آن بود که ژاپن و اروپای غربی به پیروی از آمریکا، الگوهای فعالیت اقتصادی خود را به صورتی تنظیم کردند که مستلزم استفاده بیشتر از نفت بود ... مسأله واردات نفت، ایالات متحده را با مشکلی استراتژیک روبرو ساخته که تا امروز ادامه دارد... زمانی که شرکتهای نفتی، سرمایه گذاری در صنایع نفت خاورمیانه و دیگر نقاط نفت خیز را سود آور تشخیص دادند، واردات نفت به آمریکا، سیر صعودی آغاز کرد. (۱۴)

مجاورت منطقه خلیج فارس به آبراه های بین المللی، علاوه بر آنکه مدخلی دریایی برای پایگاه های آمریکا در اقیانوس هند مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، به دلیل واقع شدن در مجاورت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و جمهوری های نا پایداری که از تجزیه آن حاصل گردید، اهمیت ژئو استراتژیک می‌یابد. ایالات متحده بعد از جنگ دوم جهانی، واحدهایی از نیروی دریای خود را به منطقه دریای عرب گسیل داشت ولی نقشی را که کشورهای منطقه در چارچوب دکترین نیکسون ایفا می‌کردند از گسترش یا توسعه چنین امری در جهت ایفای نقش مستقیم، خودداری نمود. هم اکنون ناوهای هواپیمابر متعددی در این منطقه تردد دارند. آمریکا مبادرت به اعزام زیردریایی هسته ای تزیکا نموده است و برای حفظ ثبات آمریکایی در منطقه و تضعیف جمهوری اسلامی در ترتیبات منطقه ای آن، مداخلات و برنامه های متعددی را به انجام می‌رساند؛ این امر ناشی از پایبندی های ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ایران تلقی می‌گردد که دارای بنیانهای کاملاً متفاوتی با رهیافت های آمریکاست.

۵ - تبیین رفتاری آمریکا در برخورد با جمهوری اسلامی در منازعات منطقه ای

تحلیل چگونگی رفتار و برخورد آمریکا با جمهوری اسلامی، بدون توجه به استراتژی آمریکا و سیاستهای کار بردی جمهوری اسلامی در منطقه، امکان پذیر نیست. تحولات مربوط به منطقه خلیج فارس بعد از سرکوب عراق، به گونه ای پیش رفته که در پرتو آن حضور منطقه ای

آمریکا با توجه به قراردادهای نظامی با عمان، بحرین، قطر، کویت همچنین مانورهای مشترک آن با نیروهای نظامی کشورهای منطقه در توالی متعددی به انجام رسیده است. این امر حکایت از این دارد که سیاست آمریکا در منطقه خلیج فارس با یک نگرش سه اهرمی به انجام می رسد که عبارتند از:

○ تقویت بنیه دفاعی یک جانبه کشورهای حوزه خلیج فارس که به افزایش توانمندی و تعهدات نیروهای نظامی شورای همکاری خلیج فارس منجر می گردد. قرار بر این است که این نیروها در منازعات کم شدت شرکت کنند.

○ قراردادهای دو جانبه امنیتی - نظامی با آمریکا و سایر کشورهای غربی. در این رابطه تاکنون کشورهای بحرین، عمان، کویت و قطر قراردادهای ۱۰ ساله دفاعی را با آمریکا، انگلیس و فرانسه به امضا رسانده اند. هدف آمریکا از انعقاد چنین پیمانهای، متعهد کردن کشورهای یادشده برای ارائه پایگاه یا امکانات اضطراری به کشورهای غربی است. از سوی دیگر، در صدد تفهیم حمایت خود از کشورهای محافظه کار خلیج فارس در مقابل تهدید یا تهاجم احتمالی کشورهای رادیکال است.

○ ایجاد ترتیبات امنیتی چند جانبه منطقه ای با کشورهای محافظه کار عربی. آمریکا در پرتوی چنین نگرشی در صدد است که نظام امنیت دسته جمعی را به منطقه خلیج فارس گسترش دهد. این امر علاوه بر آنکه کشورهای حوزه خلیج فارس را در برابر اهداف و خواستگاه های آمریکا متعهد می کند به تداوم حضور منطقه ای آمریکا و همچنین نهادینه شدن چنین روندی منجر می گردد.

برخی از مقامات آمریکایی از جمله «گراهام فولر» و «ایگل برگر» کفیل وزیر خارجه ایالات متحده، تصریح دارند که در ترتیبات منطقه ای خلیج فارس، نقشی را نیز برای ایران می توان قائل شد، در حالی که بخش عمده ای از سیاستگذاران اعتقاد دارند که همواره از سوی ایران نشانه های خصمانه ای دریافت می کنند و از این نظر کوچکترین پتانسیل های نظامی به عنوان تهدیدی علیه امنیت منطقه خلیج فارس تلقی می گردد. حساسیت آمریکا در برخورد با جمهوری اسلامی که نتیجه آن ترغیب امارات متحده عربی برای افزایش مناقشات منطقه ای با جمهوری اسلامی است، ناشی از نگرشهای آمریکا نسبت به جمهوری اسلامی است. ادوارد

جورجیان معاون خاور میانه‌ای وزرات خارجه آمریکا، اختلافات ایران و آمریکا را به شرح ذیل بیان می‌دارد:

○ حمایت ایران از تروریسم بین‌المللی، که در راستای پیوندی ارگانیک با حزب الله لبنان و یا فتوای قتل سلمان رشدی تحلیل می‌گردد.

○ سوء رفتار جمهوری اسلامی در زمینه‌های مربوط به حقوق بشر، که با توجه به نتیجه آرای اتخاذ شده در کمیته سوم مجمع عمومی سازمان ملل مورد تاکید و ارزیابی مجددی قرار خواهد گرفت.

○ مخالفت با صلح خاور میانه و مذاکرات اعراب و اسرائیل، که به موجب آن شناسایی ضمنی اسرائیل به انجام رسیده و در نتیجه بازپس‌گیری سرزمینهای اشغالی نیز غیر ممکن خواهد شد.

○ ادامه خریدهای تسلیحاتی جمهوری اسلامی، با توجه به ورود زیر دریایی دیزلی روسی به آبهای خلیج فارس و دریای عمان ابعاد این قضیه را پیچیده تر کرده، بویژه اینکه آمریکا در صدد است سیاست فروش «تسلیحات ترجیحی» را جایگزین خلع سلاح منطقه ای کند. به موجب نگرش ترجیحی در تسلیحات، آمریکا صرفاً به دوستان خود اسلحه فروخته، از مسلح شدن کشورهای غیر مطلوب جلوگیری بعمل می‌آورد.

○ مخالفت با روند هسته‌ای شدن جمهوری اسلامی با توجه به گزارش سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا، تا پایان سال ۲۰۰۰، ۹ کشور جهان سومی از جمله ایران، دارای توانایی‌های مربوط به تولید و تکثیر سلاحهای هسته‌ای خواهند بود. بر این اساس، دولتمردان آمریکایی مخالفت جدی و شدید خود را برای جلوگیری از تکمیل پروسه موجود به انجام می‌رسانند.

با توجه به اهداف آمریکا در منطقه خلیج فارس و سیاستهای کاربردی آن کشور در رابطه با ایران، مسأله جزایر ایرانی تنب بزرگ، کوچک و ابوموسی، به عنوان یک بهانه دیپلماتیک برای اعمال فشار به ایران تحلیل می‌گردد. مقامات امارات متحده عربی، که خاطرات مربوط به چگونگی برخورد انگلیس با ایران را در سال ۱۹۰۴ به خاطر دارند، با توجه به حمایت‌های علنی آمریکا و سازمانهای منطقه‌ای مثل شورای همکاری خلیج فارس و اتحادیه عرب، در صددند که از موقعیت شکل گرفته استفاده کرده، برای رسیدن به اهداف محدود خود در منطقه خلیج فارس، روند مناقشات بی‌ثباتی، میلیتاریزه شدن منطقه‌ای را افزایش دهند.

با توجه به جدول شماره ۱ که در آن کشورهای ایران، امارات متحده عربی، امریکا و همچنین سازمانهای منطقه‌ای شورای همکاری خلیج فارس و اتحادیه عرب در ردیف عمودی آن قرار دارند. در ردیف افقی به موضوعات مناقشه (از جمله بازتاب سیاستهای اتخاذ شده سیاست مطلوب برای تامین منافع، انگیزشها و منافع، نوع رفتار متقابل در اتحادیه و خارج از آن) پرداخته شده است. هدف از تنظیم این جدول، محاسبه نوع رفتار کشورها بر اساس منافع، انگیزشها و یا عوامل دیگری است. بر این اساس رفتار کشورها و سازمانهای مورد نظر، نشان می‌دهد که چه منافعی را در اتحادیه و یا خارج از اتحادیه دارا می‌باشند و متناسب با آن چه عکس‌العملی را به انجام می‌رسانند. اگر سیاستهای اتخاذ شده با مکانیسم تأمین منافع هماهنگ باشد، آن سیاست را مطلوب و متناسب با منافع و اهداف ملی می‌نامیم ولی اگر با یکدیگر هماهنگی نداشت در آن صورت، روش سیاسی اتخاذ شده غیر مطلوب و مغایر اهداف و منافع ملی است.

مکانیسم دیگر محاسبه در رابطه با عکس‌العمل کشورها در اتحادیه و بدون مشارکت در اتحادیه است. اگر نوع تصمیم‌گیری و روش برخورد یکسان بود، بیانگر آن است که کشور و یا کشورهای مورد نظر سیاست مستقلی را برای احقاق حقوق خود اتخاذ کرده اند.

در مقایسه جدول افقی ۱ و ۲ با یکدیگر شاهد این هستیم که سیاستهای اتخاذ شده ایران و آمریکا (با توجه به وضعیت موجود) با چگونگی و روند تأمین منافع آنها همگونی دارد. زیرا برای «حفظ وضع موجود» و «ثبات منطقه‌ای»، که هدف واقعی جمهوری اسلامی محسوب می‌گردد، بکارگیری سیاست حفظ وضع موجود برای دفاع از موجودیت ملی خود ضروری است. در ردیف ۳ عمودی شاهد رفتارهای آمریکا در مجادله منطقه‌ای هستیم، در این صورت آمریکا نیز برای شکل‌گیری «اغتشاش منطقه‌ای» در صدد برهم زدن وضع موجود است. این امر که با هدف حفظ برتری و موقعیت منطقه‌ای آن کشور و تضعیف جمهوری اسلامی اتخاذ می‌شود، بر اساس سنجش رفتاری و به لحاظ قواعد و منطق درونی دارای هماهنگی و همسویی با یکدیگر است. به این ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که ستیز بین آمریکا و ایران (به دلیل همخوانی سیاستهای کار بردی هر یک در جدول ۱ و ۲ افقی) جدی و واقعی است، و آمریکا در صدد اعمال نفوذ خود و در جهت بحران منطقه‌ای است. در این بحران منطقه‌ای، جمهوری

اسلامی حافظ وضع موجود و آمریکا در صدد ایجاد اغتشاش است. باید اضافه کرد که در مقایسه موارد ۱ و ۲ در جدول افقی و در رابطه با کشور امارات متحدهٔ عربی و دیگر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و اتحادیهٔ عرب رفتارهای اتخاذ شده (باتوجه به منافع، انگیزش و چگونگی تأمین منافع ملی با سیاستهای اعمال شده)، همخوانی لازم را ندارد و یا به عبارتی، به لحاظ قواعد رفتاری، به گونه‌ای غیر هم جهت است، در نتیجه ستیز و دشمنی آنها فاقد بنیانهای واقعی است و در نتیجه با توجه به پیمانهای آمریکا با آنان و اعمال نفوذ آن کشور بر مدار تصمیم‌گیری کشورهای حوزهٔ خلیج فارس، رفتار غیر متعینی را اتخاذ نموده‌اند.

در مقایسهٔ بین ۱ و ۳ (افقی) می‌توان به این نتیجه‌گیری نهایی رسید که چنین منافع و مضار چنین روندی بر اساس تئوری zero sum game بین آمریکا و ایران در سیلان خواهد بود.

در مقایسه بین ۱ و ۴ (افقی) و رفتار کشورها می‌توان چنین نتیجه گرفت که هدف آمریکا، ایجاد امنیت دسته جمعی با کشورهای عربی حوزهٔ خلیج فارس است، در حالی که ایران مخالف چنین ترتیبات منطقه‌ای است. از مقایسهٔ مواد ۱ و ۵ (افقی) نیز می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که ایران و آمریکا دارای منافع کاملاً غیر هم جهت هستند و در روند سیاست متحده کشورهای مورد نظر (به غیر از آمریکا) و باتوجه به قدرت ملی آنها هیچگونه هماهنگی منسجمی وجود ندارد. این جدول بیان‌کننده نوع رفتار آمریکا، کشورهای عربی و جمهوری اسلامی است. هدف آن برآورد ادعاهای کشور امارات متحده در برخورد با جمهوری اسلامی و در روند مناقشات مربوط به جزایر سه‌گانه نتیجه حاصل بیانگر این است که آمریکا در صدد است، اهداف خود را از طریق ادعاهای امارات متحده و ارجاع آن دعاوی به دیوان دادگستری بین‌المللی پیگیری کند.

ردیف افق	۱	۲	۳	۴	۵
ردیف عمودی نام کشور	سیاست اتخاذ شده	سیاست مطلوب	انگیزه‌ها و منافع	نوع رفتار متقابل با اتحادیه	نوع رفتار متقابل بدون اتحادیه
۱ ایران	حفظ وضع موجود	ثبات - حفظ وضع موجود	حفظ موجودیت	دفاع از موجودیت ملی	دفاع
۲ امارات متحده	برهم زدن وضع موجود	ثبات - حفظ وضع موجود	افزایش نفوذ	منازعه اتحادیه‌ای	سکوت
۳ آمریکا	برهم زدن وضع موجود	اختشاش منطقه‌ای	اختشاش منطقه‌ای	دفاع از منافع مجازی اعراب	دفاع از منافع مجازی اعراب
۴ شورای همکاری	برهم زدن وضع موجود	حفظ وضع موجود - ثبات	اعتبار سازمانی	دفاع از منافع مجازی اعراب	سکوت
۵ اتحادیه عرب	برهم زدن وضع موجود	حفظ وضع موجود - ثبات	اعتبار مجموعه‌ای (جهان عرب)	دفاع از منافع مجازی اعراب	سکوت



منابع و مأخذ

1- New york times ,september 5 , 1990 , PA 14.

۲- اشاره به این فرضیه است که دولت آمریکا در جنگ عراق علیه کویت، اطلاع قبلی داشته است و در ملاقات خانم Apvile Glaspie با صدام در ۲۵ ژوئیه ۱۹۹۰ به عراق اطمینان خاطر داده است که در مناقشات مرزی و کشور عرب مداخله نخواهد کرد. این امر را می توان با توجه به تحریرات آمریکا در مورد جزایر ایرانی مورد تحلیل و توجه قرار داد، به گونه ای که مقامات امارات با تشویق و ترغیب آمریکا به انجام چنین دعاوی مبادرت ورزیده اند.

3- Karl Mannheim , I deology and utopid , (Newyork: Harrest book , 1936),p:190.

4- challenge.

5-post be havioralists.

۶- محمود سریع القلم، توسعه، جهان سوم و نظام بین الملل (تهران: نشر سفیر، ۱۳۶۹)، صفحه ۴۱. به نقل

از:

Johan Galtung. "A structuraltheory of imperialism ten years later", Millennium: journal of international studies, vol 9,no. 3, 1981, p, 184.

7- Charls krauthammer, the unipolar moment. Foreign Affairs American and the world. vol.1. 1991.

8-lewis A.coser. the functions of social conflict (New york; the free press, 1950), p.3.

9-Times Magazine, 28 jan 1991.

10- C.R. Michell, the structure of international conflict, (New york;stmarlinpress, 1978), p.58.

۱۱- مجموعه اسناد و مراسلات رسمی دولت هندوستان، نامه مورخ نوزدهم اوت ۱۹۰۴ و سرپرسی کاکس به «لرد کرزن» نایب السلطنه هند.

۱۲- مجموعه اسناد منتشر شدن وزارت خارجه انگلیس، سند شماره ۴۰۲ تلگراف مورخ ۱۹۲۸/۱۱/۷

«لرد کاشندن» به سفیر انگلیس در تهران «سر رابرت کلایو».

۱۳- جواد شیخ الاسلامی ماجرای قتل اتابک (مالکیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی یک حق مسلم و تاریخی است). (تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۶۸) صفحه ۲۱۴.

14- David S painter, "oil and national security" journal of the American Academy of Art and science, vol 3, 1991, p.299.





پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی